

۲۰ میلیون فراموش شده

«اعتماد» در گفتوگو با محسن حاجیمیرزایی، وزیر پیشین آموزش و پرورش مساله انحلال نهضت سوادآموزی را بررسی می‌کند

اینکه فرد بزرگسال نمی‌تواند پشت نیمکت مدرسه بنشیند مشکل این فرد نیست مساله ماست

محمد باقرزاده

بیشک «سازمان نهضت سوادآموزی» از محرومان رسانه است و کمتر به آن پرداخته میشود؛ همچنان که مخاطبان این سازمان هم از محذوفان جامعه و اقشار جامانده‌اند، جامانده از تحصیل در موعد مقرر که هر تلاشی برای جبران هم حالا منجر به جاماندگی از روند عادی زندگی آنها میشود؛ «محسن حاجیمیرزایی» اما معتقد است که این روند باید جایی خاتمه پیدا کند و این جاماندگی را خلاف عدالت آموزشی و حتی توسعه و حق شهروندی میداند. او که بخش وسیعی از تجربه معلمی خود را در این سازمان گذرانده و با زیروهم آن آشنا است، معتقد است اینکه بخشی از جامعه زمان و توان یادگیری عادی سوادآموزی را ندارند، مشکل این افراد نیست و مساله کشور است. آقای حاجیمیرزایی که در دوران وزارتش در آموزش و پرورش برنامه تازه‌ای برای این سازمان پیش گرفت و قرار بود نامش را هم به سازمان سوادآموزی بزرگسالان تغییر دهد اما کرونا تاحدی سد راهش شد، در این گفتوگو از دو رویکرد متفاوت به سوادآموزی بزرگسالان کشور می‌گوید و تصمیم انحلال این سازمان را نشات‌گرفته از یکی از همین رویکردها میداند. گفتوگوی پیشرو تاملی بر یکی از سازمان‌های کمتر موردتوجه قرارگرفته در حوزه آموزش است و خاطره شبخوانی و تلاش پدربزرگ و مادربزرگها برای خواندن و نوشتن را یادآور میشود و از رویکرد و

روشي ميگويد كه مي‌توانست آن تلاش‌ها را دگرگون كند اما نشد. مصاحبه «اعتماد» با مديري با تجربه در حوزه سازمان نهضت سوادآموزي درباره تلخ‌وشيرين سوادآموزي «نسل سازنده امروز» ايران را در ادامه مي‌خوانيم.



آقاي دكتور حاجي‌ميرزايي، براي آغاز بحث به پيشينه نهادي به نام نهضت سوادآموزي و تحولات آن در اين بيش از چهاردهه بپردازيم؛ در اين حدود ۴۳ سال نهضت چندين بار تغيير و تحول بين استقلال نسبي و فعاليت زيرنظر وزارت آموزش و پرورش را تجربه كرده تا اينكه حالا كميسيون تلفيق لايحه برنامه هفتم توسعه مصوب كرده كه نهضت به شكل كنوني منحل شود و فعاليتهايش زيرنظر معاونت آموزش ابتدائي وزارت آموزش و پرورش پيش بگيرد؛ اين تصميم و تلاش براي انحلال و انتقال به معاونت آموزش ابتدائي، چيزي مستقل از اين روند ۴۰ساله است يا اين‌كه تغييری مشابه تغييرات اين سال‌هاست؟

به نام خدا. آن‌چيزي كه اخيرا در كميسيون تلفيق برنامه هفتم توسعه تصويب شده به اعتقاد من ادامه تفكري است كه از ابتدا موجب آسيب‌هاي جدي به جريان سوادآموزي ايران شده است. درباره مختصات اين تفكر مي‌توان گفت كه نسبت به ماهيت ماموريت اين نهاد غافل است. درك ساده و سطحي از سوادآموزي همواره منشأ بروز مشكلات متعددي براي اين نهاد شده است. به اعتقاد من اين غفلت هم در آموزش و پرورش و هم در نهادهاي فرابخشي در حوزه برنامه‌ريزي و حتي در بخش‌هايي از خود سازمان نهضت سوادآموزي قابل مشاهده است. وزارت آموزش و پرورش نيز هيچگاه اين ماموريت را به‌طور كامل به رسميت نشناخته و همواره روابط با اين مجموعه تحت تاثير حاشيه و مسائلي غير از ماموريت اصلي بوده است. من مي‌خواهم توضيحي دهم كه چه واقعيتهايي اين تصميم را تشریح مي‌كند؟ علاوه‌بر اين مي‌خواهم توجه نمايندگان محترم را به اين موضوع جلب كنم كه اصولا ماموريت اين سازمان چه بوده و آيا اين ماموريت تحقق يافته يا ضرورت جديدي پيش آمده كه لزوم تغيير در وضعيت اين نهاد را ايجاب مي‌كند يا ما در شرف اتخاذ تصميم نادرستي هستيم؟

اگرچه درست متوجه تا همین جای سخن شما شده باشم؛ فرمایش شما این است که نمایندگان تصمیم‌گیر باید به مأموریت نهضت سوادآموزی برگردند و براساس میزان تحقق آن یا ضرورت تغییر و تحول چنین مأموریتی در شرایط کنونی تصمیم بگیرند؛ این برداشت درست است؟

بله، من معتقدم درباره مأموریت این سازمان و تحقق آن سه پرسش اساسی باید بررسی شود؛ یک اینکه آیا مأموریت این نهاد به‌طور کامل محقق شده و دیگر نیازی به ادامه فعالیت آن نیست؟ دوم، آیا براساس شرایط کنونی امکان تحقق این مأموریت‌ها در جایی دیگر (معاون آموزش ابتدایی) به روش بهتر و سریع‌تر فراهم است؟ و پرسش اساسی سوم هم اینکه آیا ماهیت مأموریت نهضت در شرایط کنونی تغییر کرده و به‌واسطه این تغییر ما نیازمند اتخاذ تصمیم جدیدی هستیم؟ به نظر من پاسخ هر سه پرسش منفی است و به همین دلیل هم این تصمیم جای بحث و بررسی جدی و اساسی دارد. یعنی نه مأموریت‌ها به سرانجام رسیده، نه امکان فعالیت و تحقق این مأموریت‌ها در جایی دیگر به صورت مناسب‌تر وجود دارد و نه اینکه ماهیت این مأموریت تغییر کرده است.

وسط توضیح شما خوب است این پرسش مطرح شود که مگر مأموریت نهضت سوادآموزی دقیقاً چه بود؟ اطلاعات کلی به ما می‌گوید که با هدف ریشه‌کن شدن بی‌سوادی مسوولان تصمیم گرفتند نهادی برای آموزش سواد به افراد ۱۰ تا ۴۹ ساله ایجاد کنند. اگر این توضیح کلی دقیق باشد شاید تصمیم به تحول درباره این نهاد در شرایط امروز و پس از گذشت بیش از ۴۰ سال منطقی باشد...

نکته مهم به‌گمانم همین‌جاست؛ به اعتقاد من دو تفکر درباره ماهیت و محتوای مأموریت نهضت از ابتدا شکل گرفت؛ یکی که می‌گفت مأموریت نهضت سوادآموزی آموزش الفبا است و باید به افرادی که نمی‌توانند بخوانند و بنویسند باید مهارت خواندن و نوشتن آموزش داده شود. این تفکر رسالتی بیش از این را برای نهاد سوادآموزی کشور قائل نیست. محصول چنین تفکری در عمل نهاد سوادآموزی را با مشکلات عدیده‌ای روبه‌رو کرد. از یک سو در شرایطی که ما در فقر شدید منابع مکتوب متناسب با سطح سواد نوسوادان روبه‌رو هستیم و این حد از سواد نمی‌تواند با زندگی واقعی آنان ارتباط برقرار کند و به نیازهای واقعی زندگی آنان پاسخ دهد و این واقعیت منجر به عدم اشتیاق برای حضور در کلاس یا ترک کلاس پس از مدتی کوتاه از حضور در کلاس یا در نهایت بازگشت مجدد به بی‌سوادی به دلیل فقدان امکان بهره‌مندی از سواد فراگرفته شده منجر می‌شود. یکی از مهم‌ترین

مشکلاتی که تکتک آموزشیاران با آن روبه‌رو بودند همین جذب افراد برای حضور در کلاس و تلاش برای نگهداری آنان در کلاس درس بوده است. حاصل این تفکر تلاش بیهوده یا کم‌فایده‌ای است که نمی‌تواند وضعیت زندگی این افراد را تغییر دهد.

و نگاه دوم که به نظر موردتایید شماست، چه هست؟

دومی می‌گوید الفبا ابزاری است برای گشودن و ورود به عرصه‌ای و دنیایی دیگر؛ یعنی اگر سواد کلیدی است برای گشودن آنچه پشت این درب‌های بسته هست اهمیت دارد ما سواد می‌آموزیم تا به پشت این درب‌های بسته راه یابیم. رویکرد دوم این اعتقاد را دارد که سوادآموزی باید فضایی ایجاد کند که انسان‌ها وارد دنیایی دیگر شوند که به آنان امکان استمرار یادگیری و نقش‌آفرینی موثرتر در زندگی فردی و اجتماعی داده شود. حق آموزش حقی عمومی مورد تأکیدی است و در تمام دنیا پذیرفته شده است، منشأ بسیاری از بی‌عدالتی‌ها هم در غفلت از این حق اساسی است و تضمین این حق جزو تکالیف قطعی دولت‌ها است. ادای این حق در تمام دنیا بخش مهمی از فلسفه وجودی دولت‌هاست؛ آموزش عمومی به افراد امکان می‌دهد که حضور فعال در جامعه داشته باشند و بتوانند با شناخت استعدادها به اهداف خود برسند. پس جامعه هدف نهضت سوادآموزی کسانی بود که به دلایل متعددی از دریافت این حق محروم مانده‌اند و تکلیف دولت است که این حق را برای همه و عادلانه فراهم کند. جمعیت بزرگی در کشور ما هستند که از این حق به دلایل مختلف و متعدد محروم شدند. خب اگر هدف آموزش عمومی مهم است برای همه مهم است و ما نمی‌توانیم این جمعیت را از چنین حقی محروم کنیم. آنچه انسان‌ها را از حاشیه‌نشینی، انزوا و انفعال نجات می‌دهد آموزش عمومی است؛ حقی که هم خود یک حق است که به آنان امکان استمرار یادگیری و نقش‌آفرینی موثرتر در زندگی فردی و اجتماعی داده می‌شود و هم نبود آن منشأ بسیاری از محرومیت‌های دیگر است. پس بنابراین رویکرد اول می‌گوید ما ضامن نتیجه کار نیستیم و وظیفه داریم الفبا را یاد دهیم اینکه با این اقدام چه ارزش پایداری ایجاد می‌شود چندان موضوع بحث نیست. اما سوادی که با زندگی سروکار نداشته باشد کارکردی ندارد. من زمانی در مسافرت به چین و گفت‌وگو با متولیان سوادآموزی آن کشور سوال مهم نهضت سوادآموزی را پرسیدم و جواب ساده و بسیار بدیهی گرفتم که متأسفانه برای سال‌هایی این بدنه مورد غفلت و بی‌اعتنایی بوده است. از او پرسیدم که شما برای جذب بی‌سوادان به کلاس‌های درس از چه اهرم‌هایی استفاده می‌کنید و چگونه بی‌سوادان را برای حضور در کلاس

ترغیب می‌کنید و او گفت سوادآموزان از کاری که به نفع آنان باشد استقبال می‌کنند و متأسفانه این امر ساده و کاملاً بدیهی مورد غفلت بود و ما تصور می‌کردیم که مشکل در سوادآموزان است که رغبتی برای حضور در کلاس ندارند در حالی که مشکل ما بودیم که نمی‌توانستیم متناسب با نیازهای واقعی زندگی آنان به آنها کمک کنیم. اگر سوادآموزی نتواند برای زندگی واقعی و ملموس افراد ارمغانی داشته باشد بدیهی است که مورد بی‌اعتنایی قرار می‌گیرد. در حقیقت برای حل مشکل این ما بودیم که درست عمل نمی‌کردیم و باید رویه‌های خود را تغییر می‌دادیم نه آنها. تاریخ شکل‌گیری و ادامه فعالیت نهضت سوادآموزی شاهد این دو رویکرد متفاوت بود و همه فراز و نشیب‌ها هم زمانی رخ داده که رویکرد نخست یعنی آموزش الفبا غالب شده است.

این رویکرد دوم کاملاً منطبق با ادبیات سوادآموزی در دنیا است و کافی است که جست‌وجوی ساده‌ای در ادبیات و تجربیات جهانی بشود تا بدانیم که سوادآموزی مفهومی به مراتب عمیق‌تر از آموزش الفباست. ما در وضعیتی که در قالب رویکرد دوم تلاش کردیم مورد تحسین جامعه فرهنگی بین‌المللی قرار گرفتیم.

این تصمیم الان یعنی تلاش به انحلال نهضت سوادآموزی هم ریشه در همین رویکرد دارد؟ یعنی گروهی اعتقاد دارند حالا که تعداد افراد بی‌سواد کاهش یافته و افراد ناتوان در خواندن و نوشتن ابتدایی معمولاً سن پایینی دارند پس سازمان به شیوه کنونی منحل شود و مسوولیت‌ها یش به معاونت آموزش ابتدایی منتقل شود؟

بله اگرچه مستقیماً چنین چیزی را نمی‌گویند اما اگر خط را بررسی کنید به همین رویکرد می‌رسید؛ دو فرض دارند که یا ما موریت تمام شده یا اگر جای دیگر بروند بهتر است اما هر دوی این فرضها نادرست است. همین الان ما بیش از ۱۸ میلیون نفر در کشور داریم که بی‌سواد یا کم‌سواد هستند و اهداف آموزش عمومی درباره آنها تحقق پیدا نکرده است. اگر آموزش عمومی يك حق است چرا باید اجازه دهیم این درصد مهم جامعه از چنین حقی محروم باشند؛ این یعنی محرومیت، یعنی بی‌عدالتی. آیا جامعه ما به آن میزان اسراف‌کار است که حاضر باشد از يك سوم جمعیت فعال کشور که امروز در تولید کالا و خدمات دخیل هستند چشم‌پوشی کند و آنان را از حق کسب مهارت‌هایی که به آنان امکان بروز و ظهور می‌دهد و موفقیت آنان در کسب و کار و زندگی‌شان را بهبود می‌بخشد محروم کند؟

بنابراین ما به دلایل متعدد باید رویکرد دوم را پی بگیریم. اینکه

افراد الفبا را یاد بگیرند اما بعد رها شوند یعنی هدف اصلی فراموش شده و این حق طبیعی لحاظ و رعایت نشده است. زمان آقاي حاجي‌بابايي اين فکر شکل گرفت که پیگیری رسالت سوادآموزي از طريق تشکيلات آموزش رسمي امکان‌پذيرتر است و بايد از طريق ادغام سوادآموزي در ادارات کل آموزش و پرورش از ظرفيت نيروي انساني و فضاهای آموزش و پرورش برای حل سريع سوادآموزي کمک گرفت. علي‌رغم مخالفت ما (هرچند من آن روزها در نهضت نبودم) اين تصميم عملي شد و هيچ کمکي به پيشرفت سوادآموزي که نکرد در عمل به انهدام سوادآموزي کشور و کاهش شديد فعاليتهاي آن منجر شد. الان هم که گروهی مي‌خواهند وظايف نهضت را به معاونت آموزش ابتدایی بسپارند درحالی که اصولا کسانی که تحت انضباط رسمي یا چهارچوب‌های آموزش و پرورش که تاکنون به گردونه آموزش وارد نشدند نمی‌توانند از مسیر آموزش رسمي آموزش ببینند. عواملی باعث شده که این افراد نتوانند در قالب آموزش رسمي آموزش ببینند چگونه می‌توانند از همین طریق آموزش ببینند .

نکته مهم دیگر این است که ما نمی‌توانیم به اقتصاد و معیشت این افراد بی‌اعتنا باشیم و باید متناسب با زندگی آنها برای‌شان برنامه‌ریزی کنیم؛ اینکه این فرد نمی‌تواند پشت نیمکت مدرسه بنشیند مشکل این فرد است یا مساله ما؟ سوادآموزي و آموزش بزرگسان باید همراه با انعطاف باشد به‌گونه‌ای که متناسب با زندگی آنها برنامه‌ریزی شود. مثلا يك بزرگسال وقتی می‌خواهد بخشی از وقتش را به زمان کلاس اختصاص دهد باید بتواند مابه‌ازای آن خروجی معین و قابل لمسی برای زندگی بگیرد و به گمانم به همین دلیل اساسی این سازمان نیازمند انعطاف است. کار با بزرگسالان نیازمند انعطاف در برنامه‌ریزی و اجراست و به هیچ‌وجه نمی‌تواند در چهارچوب‌های آموزش رسمي و به وسیله متولیان آن انجام شود. الان بیش از ۸ میلیون تحت آموزش ابتدایی هستند و با این تصميم می‌خواهند يك مرتبه ۱۸ میلیون دیگر را که شرائط و وضعیت کاملا متفاوتی با آن ۸ میلیون نفر دارند را به آن اضافه کنند. مشمولان آموزش از طریق نهضت سوادآموزي نیازمند سازمان منعطفی هستند که بتواند برای این ۱۸ میلیون نفر فکر کند و برنامه متناسب با خودشان تدوین و اجرا کند.

شاید اینجا مثالی به درك و ملموس‌کردن بحث بهتر کمک کند؛ شرایط ویژه مخاطبان نهضت سوادآموزي در سخنان شما موردتاکید است و همه تقریبا آن را در اطراف خود هم دیدیم؛ مثلا من خاطر م هست که در شهر محل زندگی‌ام، يك معلم نهضت به اشکال مختلف سعی می‌کرد در افرادی

با سن بالا انگیزه حضور در کلاس پیدا کند و معمولا هم چندان موفق نبود و این شرایط پیچیده برنامه‌ریزی برای چنین افرادی را شفاف می‌کند. این انعطاف برنامه‌ریزی که شما اشاره کردید، در عمل چگونه ممکن است؟

به مثال خوبی اشاره کردید و این مسائل بخشی از ماهیت چنین سازمانی نیست که اگر لحاظ نشود توفیق آن محال است اما همین نکته ساده معمولا از نگاه برخی غایب مانده درحالی که هر وقت نگاه دوم بر سازمان حاکم شد بخشی از دغدغه نهضت به صورت اساسی حل شد؛ مثلا بحث رغبت این افراد همواره يك مساله جدي و مشکل حاد براي نهضت سواد آموزي بود و مدام به آن فکر مي‌کردند و معمولا به این نتیجه می‌رسند که چگونه می‌توان با اجبار بی‌سوادان یا اعمال محدودیت آنان را به شرکت در کلاس راغب کنند. در حالی که ما باید بدانیم که عدم حضور یا فقدان اشتیاق در آنان دلایل بسیاری دارد و این ما هستیم که باید بتوانیم متناسب با شرایط و نیازهای آنان برنامه‌ریزی کنیم. موضوع اما ساده است وقتی کلاس چیزی به یک فرد بزرگسال با دغدغه‌های اقتصادی و اجتماعی اضافه نکند، چرا وقت خود را صرف آن کند؟ ما برای این کار جنس و نوع آموزش را تغییر دادیم و بیش از ۱۰۰ عنوان کتاب با عناوین و رویکردهای مختلف مثل کشاورزی و دامداری و... تولید کردیم که اقبال افراد برای حضور در کلاس چشمگیر شد. به همین سادگی مساله رغبت برای حضور در کلاس حل شد؛ من یادم هست روستایی در اطراف میناب در غالب يك مرکز یادگیری محلی انواع آموزش‌های کاربردی و مهارت‌های مورد نیاز زندگی واقعی را از مسیر سوادآموزی ارایه کرد و تمام افراد روستا از ۸ صبح تا ۸ شب به آن مراجعه می‌کردند و متناسب با خواست خود از آن مرکز استفاده می‌بردند. مثلا کشاورز شب می‌آمد در این کلاس و درباره روش بهتر کشاورزی آموزش می‌دید و صبح هم سر زمین کشاورزی‌اش می‌رفت و این سواد را به کار می‌بست. با وجود چنین تجربه‌هایی اما حالا می‌خواهیم دوباره به اختراع چرخ برگردیم که حتما خطاست. باید به این دوستان گفت چهارچوب‌های آموزش و پرورش و معاونت ابتدایی در بهترین حالت می‌تواند همین ۸ میلیون کودک را پوشش دهد و محمل مناسبی برای بزرگسالان و جاماندگان از تحصیل نیست.

آقای دکتر حاجی‌میرزایی تجربه شما درباره نهضت سوادآموزی کم‌نظیر است و تا همین جای بحث هم می‌شود متوجه شد که نگاه متفاوتی نسبت به ماهیت سوادآموزی دارید. از طرفی در آموزش و پرورش کشور هم تجربه مدیریت ارشد و وزارت دارید؛ با همه این اوصاف شما تصمیم

درست درباره آینده نهضت سوادآموزی و شیوه سوادآموزی جاماندگان از سواد در کشور را چه میدانید؟

حقیقتاً آموزش و سوادآموزی برای من يك آرمان است؛ من بیش از ۲۰ سال از دوره خدمت را در سوادآموزی گذراندم و سوادآموزی برایم يك آرمان بوده است. صادقانه همیشه دغدغه نهضت سوادآموزی را داشتم و در دوره‌ای که مسوولیت وزارت را داشتم متأسفانه به کرونا خوردم که همه چیز تحت تاثیر آن بود اما ما تغییر نام سازمان نهضت سوادآموزی به آموزش بزرگسالان را در دستور کار قرار دادیم و درباره آن فکر کردیم که خب مسوولیت من تمام شد. پیشنهاد من این است که سازمانی متناسب با دغدغه، نیازها و مسائل این حدود ۱۸ میلیون نفر شکل بگیرد و بنابراین خواهش من از نمایندگان این است که به این موضوع عمیقتر فکر کنند. ما با يك کردن صورت مساله نمیتوانیم این موضوع را به سرانجام برسانیم؛ وصل کردن این افراد به معاونتی با بیش از ۸ میلیون دانش‌آموز که خود يك میلیون بازمانده از تحصیل دارد کار درستی نیست. اگر بتواند آن يك میلیون را جذب کند کار بزرگی است و نیازی به این افراد نیست. (این يك میلیون البته اگرچه تا پایه دوازدهم است اما حدود نیمی از آنها به آموزش ابتدایی برمی‌گردد که باید برای آن کاری کنند.) من به شما اطمینان میدهم این روش انهدام کامل این سازمان است؛ چطور ممکن است معاونتی با این حجم از فعالیتها دو کار بزرگ مختلف را به سرانجام برساند. به اعتقاد من برای توسعه ایران به همان اندازه‌ای که آموزش کودکان و نوجوانان اهمیت دارد آموزش بزرگسالان و آموزش کسانی که آموزش عمومی را درک نکردند اولویت دارد.

حتماً آموزش بزرگسالان و سوادآموزی آنها مهم است اما شاید این‌همه تاکید بر آن و پیشزمینه توسعه خواندنش ملموس نباشد؛ آموزش افراد بزرگسال بازمانده از تحصیل با رویکرد و نگاهی که شما نسبت به سواد دارید، چرا این‌اندازه مهم است؟

چون اگر کودکان آینده ما و کشور را می‌سازند این افراد امروز ما را می‌سازند. من حدود ۲۷-۲۸ سال پیش و زمانی که قائم مقام نهضت سوادآموزی بودم سفری به جیرفت داشتم و در مسیر دیدم که مقدار زیادی گوجه فرنگی در جعبه‌ها کنار جاده و در زیر آفتاب شدید قرار دارد. از ماشین پیاده شدم و علت را جست‌وجو کردم. گفتند که تعدادی از کشاورزان به شهر رفتند تا کامیون‌هایی را برای انتقال این گوجه فرنگی‌ها هماهنگ کنند و هنوز بر نگشتند و این گوجه‌ها در معرض فساد بود و بنابراین فکر می‌کنم که با يك قیمتی حدود يك دهم این

قیمت در تهران جعبه‌ای گوجه‌فرنگی را می‌فروختند. این واقعیت ذهن من را به این نکته اساسی متوجه کرد که حتی این کشاورز قبل از دانش کشاورزی به مهارت‌هایی برای تصمیم‌گیری و حل مساله نیاز دارد. در این وضعیت حتی اگر تولیدش افزایش پیدا کند او بهره‌ای نمی‌برد.

آموزش بزرگسالان و سوادآموزی درست چیزی است که به این کشاورز کمک کند تا علاوه بر اینکه محصول بیشتر و با کیفیت‌تری داشته باشد بتواند برای فروش محصول خود برنامه‌ریزی کند. توانایی و مهارت حل مساله و تصمیم‌گیری درست و به موقع را کسب کرده باشد. مهم‌تر اینکه آموزش تصمیم‌گیری بخشی از این سواد و مسوولیت این نهاد است و این موارد نیازمند آموزش است. من تصور می‌کنم که ما باید نگران باشیم؛ در طول این سال‌ها یکی از کسانی که همیشه و هروقت که کفه ترازو به نفع رویکرد سواد حذاق‌لی سنگین بود مقام معظم رهبری بود که ورود و ممانعت می‌کردند.

آقای حاجی‌میرزایی در این سال‌ها کمتر وزیر یا حتی مدیر ارشد تاثیرگذاری در وزارت آموزش و پرورش دیدیم که به‌طور جدی دغدغه نهضت سوادآموزی داشته باشد و بررسی ساده اظهارات بعضی از وزرای آموزش و پرورش این سال‌ها درباره نهضت سوادآموزی به ما می‌گوید که این سازمان بیشتر يك مساله و مشکل برای آنها و برنامه‌هایشان بوده است. شما هم در نهضت با تجربه هستید و هم تجربه وزارت آموزش و پرورش را دارید؛ ریشه این نوع نگاه از کجا می‌آید؟ می‌شود گفت که بسیاری از وزرای آموزش همان نگاه و رویکرد حذاق‌لی به نهضت سوادآموزی را داشتند؟

ببینید یکی از دلایلی که تقریباً همه وزرای آموزش و پرورش به نوعی با نهضت سواد مشکل داشتند قانونی بود که می‌گفت معلمان نهضت بعد از چند سال کار در سوادآموزی به استخدام آموزش و پرورش نائل شوند و گمان می‌کردند این تحمیل نیرو از جایی دیگر به آنهاست و به همین دلیل جایی حل این مساله سعی می‌کردند کلیت سوادآموزی را زیرسوال ببرند. من فکر می‌کنم اگر تصمیم‌گیران و مدیران ارشد آموزش و پرورش از ابتدا درک روشنی از ماموریت دقیق و متفاوت نهضت داشتند الان وضعیت ما این نبود؛ درک دقیق اینکه برای بزرگسالان «معنا» و معناداشتن کار بسیار مهم است و قاعدتاً برخی از روش‌ها و تلاش‌های ما در این سال‌ها برای آموزش سواد به این بخش از جامعه از نگاه آنها بی‌معنا بود. مثلاً يك زمانی دوستان می‌گفتند افراد در کلاس‌ها شرکت نمی‌کنند چون فقیر هستند و فقر اجازه نمی‌دهد که وقتی به کلاس اختصاص دهند؛ نکته مهمی بود و من گفتم اگر قرار نیست که کار ما

به رفع فقر او کمکی بکند چرا باید وقت او را که ارزش اقتصادی داشت تضييع کنیم؟ چرا این فرد در شرایط فقر خودش بخشی از وقت و زمانش را صرف شرکت در چنین کلاسی کند؟ چرا فردی فقیر با مشکلات متفاوت بیاید «بابا انار ندارد» یاد بگیرد؟ اگر این اتفاق رخ ندهد و ما برای جمعیت انبوه بزرگسالان خود فکری نکنیم و در قالب تصمیمات اینچنینی صورت مسائل را پاك کنیم دیر یا زود از این تصمیم برمیگردیم اما آفات و پیامدهای آن ممکن است قابل جبران نباشد. ما نمیتوانیم از وضعیت و زندگی ۱۸ میلیون نفر بگذریم بلکه باید برای آنها خط ویژه ایجاد کنیم یعنی آموزش متناسب با شرایط آنها، متناسب با وقت، کار و شرایط اقتصادی‌شان. يك مثال دیگر هم اینجا مطرح کنم که به گمانم به ملموس کردن بحث کمک می‌کند؛ يك تجربه مشترك در قالب این رویکرد با وزارت جهاد در يك استان داشتیم. آنان می‌خواستند که به دامداران روستایی مهارت مراقبت از بهداشت شیر دام را آموزش دهند و ما هم می‌خواستیم افراد را با سواد کنیم. در کنار هم قرار گرفتن این دو نهاد و هم راستا شدن مأموریت‌های آنان موجب برکات متعددی شد. به آنها گفتیم ما در روستا کلاس داریم و رابطه آموزشی با مردم برقرار کردیم می‌توانیم آموزش‌های مورد نظر شما را در قالب جزواتی که متناسب با سطح سواد نوسوادان تنظیم شده است به آنان آموزش دهیم و این کار با هماهنگی دو نهاد انجام شد و هزینه‌های کار را تا حدود يك دهم کاهش داد، منابع مکتوبی متناسب با سطح سواد نوسوادان در اختیار آنان قرار داد و از بازگشت به بیسوادی جلوگیری کرد و دریافتی آموزشیاران را هم افزایش داد.

به گمانم مخاطبان این بحث متوجه نگاه و رویکردی متفاوت و مفید نسبت به نهضت سوادآموزی و آموزش افراد بزرگسال هستند و اینکه چرا می‌تواند به توسعه و اقتصاد امروز و فردای ایران کمک اساسی داشته باشد اما شاید پرسش اساسی این است که چرا الان؟ آیا بیش از ۴۰ سال صرف هزینه و انرژی برای آموزش بخشی از جامعه که به هر دلیلی از سوادآموزی در سن پایین جاماندند کافی نیست؟ چرا با وجود این پیشینه که تقریباً در يك قرن گذشته و به نام‌ها و اشکال مختلف در ایران وجود داشت، همچنان نزدیک به ۲۰ میلیون فرد نیازمند سوادآموزی در کشور وجود دارد؟ آیا همین نتیجه به ما نمی‌گوید که تلاش‌ها ناموفق بوده و انحلال نهضت سوادآموزی تصمیم درست‌تری است؟

بله نقد کاملاً درستی است و دو رویکرد مختلف نسبت به سوادآموزی که پیش‌تر به آن اشاره کردم فقط در بیرون از نهضت نبوده و در خود این نهاد هم وجود داشت؛ فراموش نکنیم که در این سال‌ها ما با پدیده

بازگشت بیسوادی همراه بودیم. این دو رویکرد در تمام این سالها تلاش می‌کردند افکار خود را پیش ببرند. من دو نوبت به رغم تمایل واقعی و درونیام از نهضت جدا شدم و هر دو بار هم دلیلش همین بود. مثلاً يك دوره‌ای می‌گفتند اختصاص بودجه برای نهضت اشتباه است و باید این پول صرف ازدواج جوانان شود؛ اما مگر ماموریت و مسولیت ما ازدواج بود.

مهم‌ترین مهارت هر فرد مهارت یادگیری یادگیری است؛ اینکه یاد بگیرند چگونه نیازهای خود را یاد بگیرند و چگونه بتوانند یادگیری را ادامه بدهند. ما طرحی داشتیم و در دوره‌ای شورای عالی پشتیبانی سوادآموزی به ریاست معاون اول رییس‌جمهور را ترغیب کردیم و پس از ارزیابی از رویکرد جدید سوادآموزی به این نتیجه رسیده بودند که بودجه نهضت را دو برابر کنند اما عجیب است در همان جلسه تنها مخالفان، بخش‌هایی از خود نهضت بودند و من وقتی دیدم عملاً امکان کار در چنین شرایطی نیست مجبور می‌شدم ناگزیر کنار بایستم. هیچ‌وقت دوری من از نهضت سوادآموزی ناشی از خستگی یا بی‌اعتمادی از این ماموریت نبوده است و همچنان این ماموریت در ذهن من برجسته است. من فکر می‌کنم آموزش و پرورش در همه دوره‌ها در این باره کوتاهی کرده و فکر می‌کنم بسیاری از دستگاه‌های ما بحران فهم از ماموریت خود دارند و همین حالا در بسیاری از نهادهای ما همین مساله برجسته است. درباره نهضت هم همین است و یکی از بحران‌های اساسی درک نادرست از ماهیت ماموریت بوده است اما با همه اینها و صرف‌نظر از اینکه ما چه کسانی را مقصر بدانیم مساله این است که موضوع مهمی را نتوانستیم حل کنیم و حالا می‌خواهند صورت مساله را پاک کنند که زیبنده نظام و کشور ما نیست. همین الان نهضت زیرمجموعه وزارت است اما اینکه آن را به يك معاونت دیگر ببریم کار درستی نیست.

شما بهتر می‌دانید که بحث بودجه همیشه یکی از مسائل برجسته پرمخاطب‌ترین وزارت ایران بوده و همین پارسال حقوق و پاداش معلمان در شب عید پرداخت نشد و بعدتر با قرض‌گرفتن یا آن‌طور که برخی منابع گفتند چاپ‌پول پرداخت شد. در ناکامی یا موفق‌نشدن نهضت سوادآموزی در ایران تا چه اندازه بحث بودجه مهم است؛ از این جهت می‌پرسم که در پاسخ‌های شما چندان به آن اشاره نشد.

قطعاً مساله مالی و بودجه مهم است اما ریشه این تصمیم مرتبط با بودجه و مالی نیست؛ نهاد حکمرانی در ایران اعم از نهاد تقنین و اجرا درک درستی از ماموریت آموزش و پرورش و ظرفیت بی‌نظیر آن برای ساخت فردا نداشته و به جرات یکی از مهم‌ترین فرصت‌سوزی‌های ما پس از

انقلاب فرصت‌سوزی درباره نهاد آموزش است. نمی‌خواهم دستاوردها را زیر سوال ببرم اما آموزش‌های ما نه عادلانه است و نه کیفی. بنابراین مساله اصلی اینجاست اما در ۱۰ سال گذشته آموزش و پرورش همواره با کسری بودجه روبه‌رو بوده و حدود ۲۰ درصد از بودجه‌اش محقق نمی‌شد که منجر به تحقیر این قشر شریف و زحمت‌کش می‌شد. در این حدود يك دهه سهم آموزش و پرورش از بودجه کشور از ۱۶ تا ۱۷ درصد بودجه عمومی کشور به ۱۱ درصد کاهش یافته و بنابراین ما از این نهاد بزرگ و ظرفیت‌های آن برای فرهنگسازی و تمدن‌سازی برای آماده کردن آدم‌ها برای زندگی مستقل و شرافتمندانه بهره نگریم و سوادآموزی هم از این روند مستثنا نیست.

در جمع‌بندی بحث يك بار دیگر این پرسش را مطرح می‌کنم که با همه اوصاف شما راهکار و بهترین تصمیم درباره نهضت سوادآموزی و آموزش بزرگسالان کشور را چه می‌دانید و پیشنهادتان چه هست؟

من بر این باورم که باید سازمان نهضت سوادآموزی به سازمان آموزش بزرگسالان تغییر نام دهد و درباره تحقق ماموریت خود یعنی ارایه آموزش عمومی به جمعیت ۱۸ میلیونی بی‌سواد و کم‌سواد به صورت کاملاً منعطف و متناسب با واقعیت‌های زندگی این جمعیت که جمعیت فوق‌العاده موثری در پیشرفت و تعالی کشور هستند اقدام کند. ادغام این ماموریت بزرگ در ماموریت بزرگ آموزش کودکان نه تنها کمکی به این ماموریت نمی‌کند بلکه موجب آسیب به ماموریت آموزش کودکان و نوجوانان هم می‌شود. اصولاً این ماموریت نمی‌تواند به روش آموزش‌های رسمی انجام شود و مستلزم همکاری مشترک همه نهادهای فعال در عرصه اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی است و باید پاسخگویی نیازهای فعلی جامعه باشد.

من زمانی در مسافرت به چین و گفت‌وگو با متولیان سوادآموزی آن کشور سوال مهم نهضت سوادآموزی را پرسیدم و جواب ساده و بسیار بدیهی گرفتم که متأسفانه برای سال‌هایی این بدنه مورد غفلت و بی‌اعتنایی بوده است. از او پرسیدم که شما برای جذب بی‌سوادان به کلاس‌های درس از چه اهرم‌هایی استفاده می‌کنید و چگونه بی‌سوادان را برای حضور در کلاس ترغیب می‌کنید و او گفت سوادآموزان از کاری که به نفع آنان باشد استقبال می‌کنند و متأسفانه این امر ساده و کاملاً بدیهی مورد غفلت بود و ما تصور می‌کردیم که مشکل در سوادآموزان است که رغبتی برای حضور در کلاس ندارند در حالی که مشکل ما بودیم

که نمی‌توانستیم متناسب با نیازهای واقعی زندگی آنان به آنها کمک کنیم. اگر سوادآموزی نتواند برای زندگی واقعی و ملموس افراد ارمغانی داشته باشد بدیهی است که مورد بی‌اعتنایی قرار می‌گیرد.

من حدود ۲۷-۲۸ سال پیش و زمانی که قائم مقام نهضت سوادآموزی بودم سفری به جیرفت داشتم و در مسیر دیدم که مقدار زیادی گوجه فرنگی در جعبه‌ها کنار جاده و در زیر آفتاب شدید قرار دارد. از ماشین پیاده شدم و علت را جست‌وجو کردم. گفتند که تعدادی از کشاورزان به شهر رفتند تا کامیون‌هایی را برای انتقال این گوجه‌فرنگی‌ها هماهنگ کنند و هنوز بر نگشتند و این گوجه‌ها در معرض فساد بود و بنابراین فکر می‌کنم که با یک قیمتی حدود یک دهم این قیمت در تهران جعبه‌ای گوجه فرنگی را می‌فروختند. این واقعیت ذهن من را به این نکته اساسی متوجه کرد که حتی این کشاورز قبل از دانش کشاورزی به مهارت‌هایی برای تصمیم‌گیری و حل مساله نیاز دارد. در این وضعیت حتی اگر تولیدش افزایش پیدا کند او بهره‌ای نمی‌برد.

منبع: روزنامه اعتماد 29 شهریور 1402 □□□□□□